

مسعود کیخا\*

## فراموش شدگان!

سیستان و بلوچستان عزیزم، زادگاهم؛ این روزها که داشته‌هایتان را لابه‌لای امواج سیل می‌بینم از هرروز شرمنده‌ترم. شرمسارم که نتوانستم حداقل ذره‌ای رسانه شما باشم. نتوانستم سینه سپر کنم و به عنوان رسانه‌ای از مسئولان پیرسم می‌دانید در جنوب شرقی این کشور چه خبر است؟

گروه دانشگاه ایسکانیوز-مسعود کیخا: بغضی از کسی ندارند، دست‌های اکثرشان پینه‌بسته، رنگ پوستشان سفید نیست، چشم‌هایشان رنگی نیست؛ اما گرم و صمیمی هستند. کنارشان که بنشینم و دم‌خور شوی سادگی از صحبت‌هایشان می‌بارد. با واژه غریبه آشنا نیستند، نه کاخ‌نشین‌اند و نه با ماشین‌های لوکس میلیاردی دور دور می‌کنند؛ اما سفره‌شان پهن است، سفره دلشان.

انجا فقر بیداد می‌کند؛ اما فریاد نمی‌زنند، اعتراض نمی‌کنند، زیر سقف‌های ساده کپری می‌خوابند؛ اما دم برنمی‌آورند، ندارم و چه کنم اینجا معنا ندارد، الهی شکر زمزمه می‌کنند و زبان به گلایه ندارند.

چشم که به نقشه ایران بیندازی، بیش از همه استان‌ها به چشم می‌آید، بس که بزرگ است؛ اما دیده نمی‌شود. هیچوقت دیده نشده. بادهای ۱۲۰ روزه آمد و دیده نشدند، خشکسالی آمد و دیده نشدند، خون‌ها دادند و دیده نشدند. انگار قرار نیست دیده شوند، دهان‌های بسته مشتری چشم‌ها نخواهند بود. انگار حقشان است هر بلایی سرشان می‌آید، چون اینجا به اندازه فریاد، حق می‌دهند.

سیستان و بلوچستان عزیزم، زادگاهم؛ این روزها که داشته‌هایتان را لابه‌لای امواج سیل می‌بینم از هر روز شرمنده‌ترم. شرمسارم که نتوانستم حداقل ذره‌ای رسانه شما باشم. نتوانستم سینه سپر کنم و به عنوان رسانه‌ای از مسئولان پیرسم می‌دانید در جنوب شرقی این کشور چه خبر است؟ از نماینده‌های پایتخت‌نشین شده‌مان پیرسم از کپرها چه خبر؟ از روستاهایی که تا کیلومترها دورتر بیمارستان و مدرسه ندارند چه خبر؟ از استان پهناوری که هنوز زن‌هایش ساعت‌ها کپسول به دوش در صف گاز می‌ایستند چه خبر؟ از روستاها و شهرهایی که آب خوردن ندارند چه خبر؟ از بزرگترین استانی که هنوز با تانکر آب‌رسانی می‌شود چه خبر؟ از آمار بیکاری جوان‌های سیستانی و بلوچ عزیزم چه خبر؟

من نتوانستم بگویم مردم استانم هم جزو این کشورند، نتوانستم بگویم مردم استان من همان‌هایی هستند که برای حفظ مرزهای شرقی این کشور خون دادند.

ای باران لعنتی برای چه باریدی؟ مردم من به خشکسالی عادت کردند، عادت کردند که تو هم آنها را فراموش کنی، به زمین‌های ترک خورده عادت کردند. ای باران لعنتی مگر نمی‌دانی آب از سقف‌های کپر چکه می‌کند؟ مگر نمی‌دانی هنوز جایی در روستاهای استان من هست که بخاری و گاز و برق معنا ندارد؟ اینجا نبار، اینجا سیراب نخواهد شد، زمین اینجا تشنه است، سال‌ها تشنه است، تشنه آب، تشنه دیده شدن، تو که بباری این عطش بیشتر می‌شود.

مردم من با این سیل چیزی از دست ندادند، چیزی نداشتند که از دست بدهند، خیال مسئولان راحت باشد چون همچنان جز سکوت چیزی

از بلوچ و سیستانی نمی‌شنوند.

خیال همه راحت باشد، من از غیرت مردمم خبر دارم، بازهم زندگی ساده خود را می‌سازند و صدایشان در نمی‌آید که چرا در بجه‌ای اخبار سقوط هواپیما از یاد رفته‌اند. مطمئنم زبان به گلایه باز نمی‌کنند که چرا رسانه ملی حتی خبری کوتاه از سیل بلوچستان نمی‌دهد؛ گزارش و تحلیل پیش‌کش.

مردم من هیچ شکوه‌ای ندارند نه از رسانه‌ها، نه از مردم، نه از مسئولان، نه از نماینده‌هایشان. مردم من فریاد ندارند، سال‌ها بغضشان را فروخوردند و می‌دانند جز خودشان کسی به دادشان نمی‌رسد. من و امثال من هم مزه پایتخت‌نشینی زیر زبانمان رفته و همشهری‌ها و هم‌استانی‌هایمان را فراموش کردیم.

دبیر گروه آموزش عالی ایسکانیوز\*

انتهای پیام/